

فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال یازدهم، شماره سی و نه، تابستان ۱۴۰۰، ص. ۳۹-۵۶

مقاله پژوهشی

بررسی کهن‌الگوی زن اغواگر در مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا

محمود صادق‌زاده^۱

هادی حیدری‌نیا^۲

شکوفه یغمایی^۳

چکیده

کهن‌الگوها صورت‌هایی یکسان و مشترک در ذهن و ضمیر ناخودآگاه افراد بشرند که در هر عصری به شکل باورهای رایج آن دوره خود را نشان می‌دهند و بازنشاسی تحولات و دگرگونی‌های آن‌ها می‌تواند شناخت ما را در مورد جریان‌های عمیق فرهنگی، اخلاقی و مذهبی در دوره‌های تاریخی افزایش دهد. در این تحقیق کهن‌الگوی زن اغواگر در ادبیات با مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا، تحلیل و مقایسه شده است. شاعران بزرگ به کهن‌الگویی زن اغواگر در شعر خویش اشاره کرده‌اند. ایرج میرزا، در مثنوی «زهره و منوچهر»، این کهن‌الگو را دستمایه داستان خود قرار داده، زهره را الهه عشق نامیده و شخصیتی ویژه به آن بخشیده است. در این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی تلاش شده است تا با تعاریفی دقیق و جامع از کهن‌الگو و صور کهن‌الگویی، نمودهای کهن‌الگویی زهره در مثنوی زهره و منوچهر ایرج میرزا بررسی گردد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که این روایت ایرج میرزا سرگذشتی شبیه به روایت‌های شفاهی عامیانه داشته است؛ عناصر گوناگون از اسطوره‌های مستقل دیگر در روایتی جدید گرد هم می‌آیند و قصه‌ای نو می‌آفرینند که گاه ممکن است بنیاد وجودی آن با اساس کهن‌الگویی پیشین در تعارض باشد. زهره در این سروده دارای وجوهی متناقض و دوگانه است؛ این امر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که آناهیتا ایزدبانوی عشق، آب، پاکی و بی‌آلایشی، قداست و عصمت است و نقطه مقابل عشق پاک و الهی، عشق ناپاک و شهوانی است که در روایت‌های سامی و یونانی به زهره، ایشتر و افرودیت نسبت داده شده است، حال این دو ویژگی متناقض به خاطر ماهیت داستانی ایرج میرزا در یک شخصیت جمع شده‌اند تا روایت او را جلوه‌ای دیگر ببخشند.

کلیدواژه‌ها: زهره، الهه عشق، کهن‌الگو، زن اغواگر، ایرج میرزا، منظومه زهره و منوچهر.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. (نویسنده مسئول) sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

۳. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

۱. مقدمه

منظومه زهره و منوچهر مقارن با سال‌های انقلاب مشروطه در ایران پدید آمد و با آنکه داستانی نیمه‌تاریخی است که به اقتباس از «ونوس و آدونیس» (Venus-Adonis) ویلیام شکسپیر (William Shakespeare)، شاعر انگلیسی‌زبان صورت گرفته است، اما به رعایت سلیقه و مذاق خوانندگان ایرانی از حیث ترکیب کلام و طرز بیان، اندک تغییری دارد و با همه «تطابق و تشابه دو متن، زهره و منوچهر یک اثر کاملاً مستقل و یک ترانه عاشقانه زنده و زیباست» (آرین پور، ۱۳۷۵: ۴۰۵).

«زهره، ناهید، بیدخت، اسامی مختلف این اسطوره است. زهره نام یک ستاره است و در بررسی اساطیر ملل مختلف معادل‌هایی دارد. ستاره زهره را سعد اصغر می‌شمارند که نماینده زیبایی، شادی، طرب و خوشی است و ستاره مخصوص زنان و زیبارویان است. این اسطوره تحت تأثیر روایات اسلامی و پس از آن قرار گرفته، تغییراتی در آن ایجاد شده است. زهره یا ناهید را ایزد موسیقی و خدای رامشگران می‌شمارند. البته ناهید با آناهیتا یا ایزدبانوی آب همراهی می‌کند و نقش ایزدی را به او می‌بخشد. به نظر می‌رسد سپیدی، زیبایی، رویش و زایش از صفات اصلی‌ای است که زهره و ناهید را یکی دانسته است و سبب پرستش این الهه را فراهم آورده است. طبق روایات مذهبی، ستاره زهره در حقیقت زنی بوده است که دو فرشته الهی؛ یعنی هاروت و ماروت را شیفته زیبایی خود می‌کند و تحت تأثیر وی آن دو فرشته خمر خورده و در حالت بی‌خودی اسم اعظم پروردگار را به وی می‌آموزند و او از همین طریق به آسمان راه می‌یابد. هاروت و ماروت نیز قرن‌هاست در چاهی در بابل سرنگون هستند.

زهره با ایشتار در اساطیر بین‌النهرین نیز همانندی دارد. ایشتار را ملکه آسمان می‌شمارند و پرستش وی از زمان حضرت سلیمان (ع) شروع شده است. زهره الهه زیبایی در ایران است، همان‌گونه «آفرودیت» در اساطیر یونان و «ونوس» در اساطیر رم، الهه زیبایی به شمار می‌روند» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۳۲). در این مقاله، به صورت‌های بازنمایی شده مختلف زهره در منظومه ایرج میرزا پرداخته‌ایم.

این پژوهش بر آن است تا کهن‌الگوی زن اغواگر را بررسی و با شناخت چگونگی بروز و ظهور این انگاره از طریق اسطوره‌ها و نمادها، درک بهتری از شعر این شاعر داشته باشد. همچنین نویسندگان در این پژوهش، درصدد هستند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند: کهن‌الگوی زن اغواگر، در مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا چگونه رمزگشایی می‌شود؟ دیدگاه یونگ در خصوص کهن‌الگوی زن اغواگر در منظومه «زهره و منوچهر» چگونه قابل انطباق است؟ به این منظور، ضمن مروری بر منظومه «زهره و منوچهر»، کهن‌الگوی مورد نظر و برخی کهن‌الگوهای مشابه را به فراخور موضوع بررسی می‌کنیم.

۱-۱. پیشینه تحقیق

تاکنون در زمینه احوال، افکار و آثار ایرج میرزا آثار ارزشمندی نوشته شده است که جامع‌ترین آن‌ها اثر محمدجعفر محجوب (۱۳۴۲) است که به ابعاد گسترده‌تر از زندگی شاعر پرداخته و اشعار او را نیز آورده است. ابوالفتح حکیمیان (۱۳۵۵) در مقاله «تحقیق پیرامون افسانه زهره و منوچهر» تحقیقی عالمانه درباره این منظومه و ریشه آن دارد. حسن ذوالفقاری (۱۳۷۷) در کتاب «منظومه‌های عاشقانه فارسی» و «یک‌صد منظومه عاشقانه فارسی» (۱۳۹۲)، علی‌اصغر باباصفیری (۱۳۹۲) «فرهنگ داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی» و یحیی آرین‌پور (۱۳۷۵) در کتاب «از صبا تا نیما» به این داستان اشاره‌ای داشته‌اند.

همچنین مظفری (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «الهه ایشتر یا زهره: نگاهی به مثنوی زهره و منوچهر» نظری اجمالی به پایه‌های کهن‌الگویی زهره دارد. امینی لاری (۱۳۸۹) مقاله‌ای با عنوان «ناهید مظهر قدس است یا هوس؟» نگاشته و به ویژگی متضاد این الهه پرداخته است. نویسندگان پژوهش حاضر درصدد آن هستند تا ضمن بررسی و تحلیل کهن‌الگوی زن اغواگر، به بازتاب آن در منظومه «زهره و منوچهر» بپردازد. آنچه موجب تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یاد شده می‌شود، این

است که تاکنون هیچ پژوهشی به کهن‌الگوی زن اغواگر از دید یونگ نپرداخته است.

۲. بحث

۲-۱. کهن‌الگو

بحث کهن‌الگوها در ادبیات، رویکرد تازه‌ای است و نقد کهن‌الگویی نیز از فرایندهای مدرن نقد ادبی به شمار می‌رود. یونگ (Jung) روان را به دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌کند و محتویات ناخودآگاه جمعی را «کهن‌الگو» می‌نامد. هرچند این کهن‌الگوها در ناخودآگاه جمعی، ساختار متفاوتی دارند، در همه‌جا یکسان‌اند و هم برای فرد و هم برای نژاد بشر سودمند هستند. کهن‌الگوها مفاهیم کهن و دیرینه‌اند که همواره بر ذهن بشر تأثیرگذار بوده‌اند و جلوه‌های آن‌ها در ادبیات ملل گوناگون نیز دیده می‌شود.

یونگ از کهن‌الگوهای متعددی نام می‌برد و آن‌ها را در شمار پرمعناترین تجلیات روان جمعی ذکر می‌کند. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کهن‌الگوهای مادر مثالی، آنیما، آنیموس، (Anima and Animus) خویشتن، سایه، نقاب، رستاخیز، تولد دوباره، پیر مکار، مدینه فاضله، آرمان‌شهر، کیمیا، قهرمان، پیر خرد و غیره اشاره کرد (ر.ک. ارشاد، ۱۳۸۲: ۳۷۱).

در نظر یونگ، نمادها در حقیقت، مبین چیزهایی هستند که ما نمی‌شناسیم. حضور کهن‌الگوها در نظریه یونگ، ما را به دنیای روان و ناخودآگاه جمعی پیوند می‌دهد. این کهن‌الگوها در انسان‌ها از بدو تولد موجودند و در سطوح عمیق ناخودآگاه دارند. «واقعیت چیزی جز نمایی ظاهری نیست که در پشش یا جهان تصورات و عواطف درونی شاعر یا جهانی آرمانی، پنهان است که شاعر آرزویش را دارد» (چلدویک، ۱۳۷۵: ۱۷). کهن‌الگوها در ادبیات و همچنین در حیطه روان‌شناسی مورد توجه هستند و کهن‌الگوی زن اغواگر با توجه به قدمت آن در ادبیات جهان، بسیار مورد توجه قرار گرفته و دستمایه بسیاری از داستان‌ها گردیده است.

کهن‌الگو، نماد و میراث ناخودآگاه جمعی است که یونگ در تعریف آن می‌گوید: «تصویر صورت مثالی ناشی از مشاهده مکرر مثلاً اساطیر و قصه‌های پریان در ادبیات جهان است که دارای نقش‌های معین هستند و در همه‌جا ظاهر می‌شوند. ما این نقش‌ها را در خیال‌پردازی‌ها، رؤیاها، هذیان‌ها و اوهام افرادی می‌بینیم که امروز زندگی می‌کنند. این تصاویر و تداعی معنی‌های کلاسیک همان چیزی است که من آن را «تصویرات مثالی» می‌خوانم ... این تصورات ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بر ما نفوذ می‌کنند و مفتونمان می‌سازند» (یونگ، ۱۳۷۱: ۴۰۵). در واقع، بخش زیادی از تصورات مثالی زندگی ما را تحت تسلط خود درآورده‌اند و ما را به دنیای قصه‌ها و اسطوره‌ها گره می‌زنند.

رؤیاها، اساطیر و هنر، نمادهایی هستند که کهن‌الگوها از طریق آن‌ها به حیطه خودآگاهی وارد می‌شوند. در واقع، مفهوم «صورت نوعی یا کهن‌الگو» از ملاحظه مکرر این امر پدید آمد که اساطیر و قصه‌ها، مضامین مشترکی دارند که همیشه و همه‌جا تکرار می‌شوند. همچنین به زعم یونگ، «هنرمند بزرگ کسی است که بینش ازلی دارد؛ یعنی نسبت به نمادهای صور مثالی که برای بیان تصاویر ازلی درونی خود برگزیده است، حساسیتی خاص دارد» (حری، ۱۳۸۸: ۱۷). به همین سبب است که ردیابی کهن‌الگوها در نویسندگان بزرگ می‌تواند سرنخی از ذهنیات و حساسیت‌های آن‌ها بر ما آشکار کند.

۲-۱-۱. کهن‌الگوی زن اغواگر

زهره در اساطیر یونان، موسوم به آفرودیت یا آفرودیته، نزد رومیان «ونوس»، در میان هر دو ملت رب‌النوع عشق و زیبایی است. ویل دورانت در کتاب «لذات فلسفه» در مورد آفرودیت و ونوس چنین آورده است: «آفرودیت رب‌النوع عشق بوده و عده‌ای او را دختر «ژئوس» و (دیونه) و برخی وی را دختر اورانوس (آسمان) می‌دانند. افلاطون به وجود آفرودیت اشاره

می‌کند. یکی از آن‌ها از اورانوس متولد شده و خدای عشق پاک بوده و دیگری آفرودیت عوام بوده که دختر دیونه و رب‌النوع عشق عامیانه بوده است» (دورانت، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

ونوس رب‌النوع باستانی لاتن‌هاست که ظاهراً و در اصل، حمایت باغ‌های سبزی را به عهده داشت. «ونوس» در شمار خدایان بزرگ روم نبود و از دو قرن پیش از میلاد، وی با «آفرودیت» یونانی یکسان شناخته شد و شخصیت و داستان‌های «آفرودیت» را به وی نسبت دادند. پیش از یونانیان و رومیان، این الهه را به نام‌های مختلف در فنیقیه، کرت، لیدی، آسیای صغیر و جاهای دیگر پرستش می‌کردند و همه‌جا او را به شاعرانه‌ترین صورت در جمع خدایان تجسم می‌کردند (ر.ک. همان، ۱۳۲).

در کتاب «افسانه خدایان»، آمده است: «[ونوس] گل سرسبد خدایان و جذاب‌ترین و شاعرانه‌ترین آن‌هاست. این الهه را باید چاشنی غذای خدایان و شمع محفل آن‌ها و گل عطرافشان گلزار المپ دانست؛ زیرا از روز اول همه هنرمندان و ارباب ذوق یونان و غرب، همه جمال‌پرستان، همه عاشق‌پیشگان، همه شعرا و نویسندگان و نقاشان و مجسمه‌سازان، این خدایان را یک طرف گذاشته‌اند و تمام خدایان دیگر به اضافه خدای خدایان را طرف دیگر. از قدیم‌ترین آثار ادبیات و هنر یونان تا به امروز، همواره زهره بزرگ‌ترین منبع الهام نویسندگان و شعرا و هنرمندان بوده است و هیچ قهرمانی نقشی بزرگ‌تر از نقش این الهه بازی نکرده و هیچ شخصیت آسمانی یا زمینی به اندازه او موضوع شعر و نثر و تئاتر و نقاشی و حجاری و ترانه‌های عامیانه قرار نگرفته است. عالی‌ترین مجسمه‌های دوران کهن و عالی‌ترین اشعار قدیم یونان و رُم برای این الهه ساخته شده و به وصف این رب‌النوع پرداخته است. زیباترین معابد و زیباترین کاهن‌های قدیم مال زهره بوده‌اند» (شفا، ۱۳۸۳: ۱۵). پس بی‌جا نیست که این ایزدبانو در آثار هنرمندان تجسمی و نیز نویسندگان تجلی بارزی یافته است.

۲-۱-۲. معرفی منظومه زهره و منوچهر

جلال‌الممالک، ایرج میرزا، فرزند غلامحسین میرزا از شاهزادگان قاجار در رمضان ۱۲۹۰ یا ۱۲۹۱ در تبریز زاده شد. پس از تحصیلات ابتدایی و مقدماتی و آموزش زبان فرانسه در شانزده سالگی ازدواج کرد، ولی پس از سه سال با مرگ همسر و پدرش اداره امور خانواده به وی واگذار شد (ر.ک: جدیدی، ۱۳۸۹: ۷۹). از «نام‌آورترین مترجمان آثار ادبی عصر معاصر است» (حائری، ۱۳۶۴: ۳۱۷) که با پیروی از شاعران سبک خراسانی و عراقی و همچنین تقلید از شعر معاصران خود نظیر ملک‌الشعرا بهار و قائم‌مقام فراهانی، دست به نگارش آثاری زده که در بعضی از آن‌ها توفیق کامل یافته است. «منظومه زهره و منوچهر از معروف‌ترین مثنوی‌های ایرج میرزا و مربوط به سال‌های پایانی حیات اوست» (ذوالفقاری، ۱۳۷۷: ۱۳۲). «این داستان، ماجرای عشق‌بازی ونوس، الهه عشق و زیبایی با آدونیس، پسر و نواده پادشاه قبرس است که ریشه در افسانه‌های یونان و رم دارد».

آرین‌پور درباره ترجمه ایرج میرزا می‌نویسد: «وی روایتی از افسانه ونوس و آدونیس را که شکسپیر مطابق ذوق و سلیقه مردم زمان خود در ادبیات انگلیسی زنده کرد، از شاعر انگلیسی گرفته و قسمت اول داستان را به نام زهره و منوچهر به شعر فارسی درآورده است» (آرین‌پور، ۱۳۷۵: ۴۷). ابوالفتح حکیمیان در مقاله «تحقیق پیرامون افسانه زهره و منوچهر» می‌گوید: «ایرج نیز به یکی از متون خارجی و ترجیحاً متن فرانسه ونوس و آدونیس دسترسی داشته و پیش از آنکه توسط مترجمان ایران، صورت پارسی پذیرد، مورد الهام و استفاده قرار داده است» (حکیمیان، ۱۳۵۵: ۵۲). «در جنگ‌ها و تذکره‌های معتبری که پس از پیدایی زهره و منوچهر در ایران یا خارج از ایران انتشار یافته، به مأخذ این داستان اشارتی نرفته است، اما ریشه داستان زهره و منوچهر به‌طور قطع و یقین، منظومه ونوس و آدونیس ویلیام شکسپیر است که برای نخستین بار توسط مرحوم صورتگر به فارسی، ترجمه و در مجله سپیده‌دم شیراز چاپ گردید» (همان: ۵۵).

ایرج میرزا، مثنوی زهره و منوچهر را در ۵۲۷ بیت به بحر سریع سرود، اما موفق به اتمام آن نشد. «علت ناتمام ماندن این مثنوی این است که مجله‌ای که لطفعلی صورتگر، داستان را از متن انگلیسی آن ترجمه می‌کرده، تعطیل شد. وقتی برای اولین بار این منظومه توسط پسر شاعر، خسرو میرزا به چاپ رسید، ۳۵۶ بیت داشت. مصطفی قلی بنی‌سلیمان شیبانی با افزودن ۷۶ بیت بر این منظومه، آن را به پایان برد، اما ابیات آن بسیار سست و ضعیف است. ظاهراً محمود حسابی و ادیب پیشاوری (۱۳۴۹ - ۱۲۶۰ ه.ش) نیز هر یک با سرودن ابیاتی، کار ناتمام ایرج میرزا را به پایان رسانده‌اند» (باباصفری، ۱۳۹۲: ۲۲۵). «بعد از قطعۀ مادر، متین‌ترین و آبرومندترین شعر ایرج، بی‌تردید، مثنوی زهره و منوچهر است» (آرین‌پور، ۱۳۷۵: ۴۰۱)؛ که به سادگی، روانی و اشتغال بر مفردات و تعبیرات عامیانه مشهور است و ذوق سلیم و سلیقه ایرانی ایرج که از مطالعه در ادبیات کهن فارسی به‌ویژه اشعار سبک خراسانی، توشه فراوان برگرفته، داستان را صبغه‌ای ایرانی بخشیده است.

۲-۱-۳. زهره در ادبیات ایران

در میان اسطوره‌ها، «آناهیتا، آناهید یا ناهید» که در زبان فارسی به معنی «دور از آلودگی و بی‌عیب» است، نامی اوستایی برای ایزدبانوی هندوایرانی آب‌ها، باران و باروری در مذاهب ایران باستان است. بسیاری از ویژگی‌های این ایزدبانو، به «ایشتار» نزدیک است و به احتمال بسیار همچون «میترا» بوده که پیش از پیدایش زرتشت در میان مردم ایران و نواحی اطراف، وجود داشته و به نام‌های دیگر نیز پرستش می‌شده است. «آناهیتا ایزدبانوی همه آب‌های روی زمین و سرچشمه اقیانوس کیهانی است. او بر گردونه‌ای سوار است که چهار اسب باد، باران، ابر و تگرگ او را می‌کشد. آبان‌یشت به او اختصاص داده شد و نزول او به زمین را چنین توصیف می‌کند: «ای زرتشت، ناهید از آن ستارگان به سوی زمین آفریده اهورا، فرود آمد و این چنین گفت اردوی سور ناهید» (بنونیست، ۱۳۸۶: ۳۴).

آبان‌یشت که یکی از یشت‌های بلند اوستاست و مربوط به ایزدبانوی ناهید، او را به صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا و بلندبالا و خوش‌پیکر توصیف کرده که برای ازدواج و عشق پاک بی‌آلایش که موجب تشکیل خانواده شود، اهمیت فراوانی قائل است. تن پوشی زرین به تن دارد. در دست و گردن و گوشش، جواهراتی زیبا دارد. روی سرش نیز تاج هشت‌گوشه آراسته با صد ستاره و زیور نمایان است. این ایزدبانو در دوران ساسانیان به یکی از الهه‌های بسیار مقدس برای ایرانیان تبدیل شد و به چنان مقامی در باورهای ایرانیان دست پیدا کرد که نه تنها معابدی بسیار مجلل برای او ساخته شد، بلکه تندیس‌ها و نمادهای این ایزدبانو را نیز در سراسر این سرزمین پهناور می‌یابیم. از جمله معابد همدان و شوش و کنگاور که هنوز ویرانه‌هایی از آن پابرجاست. معابد ناهید در ایران و ممالک همجوار، اغلب در کنار رودهای پرآب بنا شده است. مرغابی و سرو که نماد آزادی و آزادجویی است، از نشانه‌های مخصوص «ناهِید» است. همچنین گل نیلوفر، گل اساطیری آبری نیز، به «آناهیتا» منسوب است (یا حقی، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

در فرهنگ ایران باستان، روز آدینه که جمع‌کننده روزهای هفته است، به ناهید اختصاص دارد. در اسطوره‌های ایرانی، آناهیتا (ناهِید) نه فقط بانوی آب‌ها، بلکه سرچشمه رودهای جهان است. او به فرمان پروردگار از فراز آسمان، باران، برف و تگرگ را فرومی‌بارد که به گله و رمه می‌افزاید و سراسر کشور از او خوشی و نعمت می‌گیرد. در «یشت پنجم» اوستا، این رود (چشمه) در جایگاه فزاینده زندگی و چارپایان و گیاهان و چشمه‌ای که به همه کشورها رونق و حرکت می‌بخشد، نیایش می‌شود. ناهید نه تنها دشت را حاصلخیز که نطفه مردان و زهدان زنان را پاک و منزّه می‌کند. زن‌ها را در وضع حمل یاری می‌رساند. شیر در پستان آن‌ها جاری می‌سازد و این‌گونه بوده که «زهره» مظهر باروری در نظر گرفته شده است. «از شرحی که ابوریحان بیرونی در کتاب التّفهیم در باب خواص و مظاهر زهره آورده، چنین برمی‌آید که رابطه زهره با آب و سپیدی و

رویش و زایش و تولید مثل و طرب و زیبایی و عشق و مسائلی از این دست انکارناپذیر است و قراین نشان می‌دهد، زهره همان ناهید، ایزدبانوی آب است» (همان: ۲۳۲).

«جایگاه زهره یا ناهید، فلک سوم است و خانه او ثور و میزان و شرف آن در بیست و هفتمین درجه حوت است و بلاد ماوراءالنهر به آن منسوب بوده، به آن سعد اصغر می‌گویند» (دهخدا: ذیل زهره). صاحب برهان قاطع نیز گوید: «زهره به ضم اول، ستاره‌ای معروف که آن را ناهید خوانند»، آنگاه در برابر واژه ناهید می‌نویسد: «ستاره زهره را گویند و مکان او فلک سوم است» و ایرج میرزا در منظومه عاشقانه خود بر مبنای همین تعبیر است که از زبان زهره می‌گوید:

من که تو بینی به تو دل باختم روی تو را قبله خود ساختم
حجله‌نشین فلک سومم عاشق و معشوق کن مردم
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۱۳)

مسئلاً کهن‌الگوی زن اغواگر (زهره) که در طی اعصار و قرون مورد استفاده قرار گرفته است، از ناخودآگاه مردم و خرد جمعی آن‌ها سرچشمه گرفته است و از یک طرف با مسائل علمی و نجوم ارتباط داشته (همچنین ریشه در تخیل و قدرت خیال‌پردازی آن‌ها داشته که این سیاره را در آسمان به شکل زنی در حال دف زدن می‌دیدند) و از طرف دیگر چون زن از قدیم‌الایام مظهر عشق باروری و محبت بوده است و در جوامع اولیه، بسیار مورد توجه بوده و تمامی امور زندگی به غیر از شکار به دست او بوده است. در قرون بعد جوامع «مادرسالی» داشتیم که مادر مظهر مدیریت بوده و حتی فرزندان از مادر میراث می‌برده‌اند. بنابراین، این کهن‌الگوی زیبا با توجه به اعتقادات مردم در طی سال‌ها پدید آمده است و معمولاً مردم جهان الهه‌ها و خدایان خود را به شکل زن می‌ساخته و به ستایش آن‌ها می‌پرداختند.

«زهره»، الهه‌ای بسیار مورد توجه مردم بوده و آن را مظهر قدس و پاکی می‌دانستند. البته، زهره در قصه هاروت و ماروت که به اقوال مختلف آمده است، به صورت زنی مجسم شده است که این دو فرشته را فریب می‌دهد، لیکن در همین افسانه‌ها نیز او پاکی خود را حفظ کرده و خود را در اختیار این دو فرشته قرار نمی‌دهد، بلکه از آن‌ها اسم اعظم خداوند را می‌آموزد و قبل از این که این دو فرشته بدکار به او دست یابند، با بر زبان راندن اسم خداوند، به آسمان‌ها می‌رود و در آنجا به صورت سیاره‌ای مسخ می‌گردد.

در کتاب «گالری کهن‌الگوها» در خصوص کهن‌الگوی فرشته آمده است: «فرشته‌ها به خودی خود یک مقوله‌اند؛ زیرا آن‌ها موجودات زنده‌ای از جنس نور محسوب می‌شوند که پیام‌آور الوهیت هستند. تقریباً هر سنت فرهنگی و مذهبی روی زمین، توصیفی از فرشتگان به دست داده و باوری را مطرح کرده، از جمله باور به فرشته نگهبان شخصی در سنن یهودی، مسیحی و اسلامی. فرشتگان به صورت موجودات بالدار ترسیم شده‌اند که وقتی انسان‌ها به شدت محتاج کمک هستند به کمکشان می‌شتابند یا پیام هدایتی و فرمانی از جانب خدا را می‌آورد» (میس، ۱۳۹۸: ۲۹). بر این اساس حضور فرشته‌ها در ذهن انسان‌ها سابقه‌ای دیرینه دارد.

در کتاب ترجمه تفسیر طبری آمده است که «هاروت و ماروت دو پادشاه بودند از بین مردمان که پادشاهی زمین را بر عهده داشتند و این دو تنها فرشتگانی بودند که پس از این که خدا بر ابلیس لعنت فرستاد، بر زمین پادشاهی می‌کردند و این هاروت و ماروت هم از فرزندان آدم بودند که خدا آن‌ها را به وسیله گناه امتحان کرد (ر.ک: طبری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۹۸).

در قرآن مجید در این باب نوشته شده که «این دو فرشتگانی نازل شده به سوی مردم بودند که به مردم آموزش سحر می‌دادند؛ نه در جهت کارهای خلاف، بلکه در جهت مقابله با سحر شیاطین و ساحران. این دو فرشته بعد که به زمین آمدند، کارهای خلاف کردند و از قدرت خود در جهت کارهای خلاف استفاده کردند و خداوند برای مجازات، آن‌ها را بین انتخاب

کیفر اخروی و دنیوی مخیر فرمود و آن‌ها مجازات دنیوی را انتخاب کردند و در چاه بابل زندانی شدند» (همان: ۹۶). در داستانی که در قرآن آمده است، سخنی از زهره به میان نیامده، اما در تفاسیر و برداشت‌های دیگری که در طول تاریخ وجود دارد، در داستان نام زنی به نام زهره آمده که این دو فرشته بر او شیفته گشتند و به خاطر او مرتکب گناہانی چون: قتل نفس، شرب خمر، سجده بر بت و زنا شدند، اما زهره به خواست آن‌ها و تمنیات‌شان پاسخ نداد و با زیرکی اسم اعظم را از آن‌ها آموخت و به آسمان‌ها رفت و به صورت ستاره زهره فعلی مسخر گردید.

در این اقوال و داستان‌هایی که روایان و مفسران در مورد زهره گفته‌اند، آمده است که او زنی عادی بود که با شوهرش اختلاف داشت و برای قضاوت نزد هاروت و ماروت آمد و هاروت و ماروت برخلاف حکم الهی قضاوت کردند. بدین صورت که زهره را به سمت خود دعوت کردند. زهره اسم اعظم خدا را از آن‌ها پرسید و ایشان به او آموختند و او با گفتن آن به آسمان‌ها صعود کرد، ولی خداوند آن اسم را از خاطر زهره برد و او را به صورت ستاره زهره مسخ کرد. روایانی از «ابی‌العباس» چنین نقل می‌کنند: «زهره زنی بود که در قومش به او «بیدخت» می‌گفتند. برای این زن، اسامی گوناگونی ذکر شده است. برخی او را «بیدخت» معرفی کرده‌اند که همان «ونوس» است و گاهی نام او را «استهار» آورده‌اند. نام این زن در زبان تازی، «زهره» و در زبان فارسی «ناهید» و «بیدخت» است. نام این زن در داستان‌های یهودی، «نعما» آمده که به معنی زن نرمتن (نرم‌تن) می‌باشد. در کتاب قصص قرآن آمده است که این زن از فرزندان حضرت نوح (ع) بوده است» (عتیق نیشابوری، ۱۳۷۰: ۱۶). قدر مسلم این است که اسطوره «زهره» با مبانی دینی درآمیخته و ترکیب بسیار جالبی یافته است. البته، در اسرائیلیات و کتب یهود، از او اسم برده شده است، لیکن در قرآن کریم، تنها از هاروت و ماروت اسم برده شده است و بقیه داستان و ذکر نام زهره در تفاسیری وجود دارد که از قرآن به عمل آمده است.

در «لغت‌نامه دهخدا»، ذیل داستان هاروت و ماروت، آمده است: «روزی هاروت و ماروت با زنی زیبا که نادره دهر بود و به او زهره می‌گفتند و داوری به ایشان آورده بود، روبه‌رو شدند و فریفته او گشتند و زهره آن‌ها را فریب داد و به وصل خود خشنود ساخت و پس از آموختن اسم پروردگار از آن‌ها، آن اسم را به زبان راند و به آسمان رفت و به ستاره زهره رب‌النوع عشق و جمال و عیش و عشرت و شادی و طرب مبدل گشت که شاعران و داستان‌سرایان ملل در این باره نغمه‌ها ساخته و داستان‌ها پرداخته‌اند. این مطلب و مطالب گذشته، همه عصمت زهره را تأیید می‌کنند» (لغت‌نامه: ذیل هاروت) و به همین لحاظ است که در ادبیات به صورت کهن‌الگوی مثبت مطرح گشته است. به نظر می‌رسد، شادی و نشاط و عیش و طرب او از استقلال وجودش و این‌که فریب کسی را نخورده و خود را آلوده رذایل نکرده، نشأت می‌گیرد و صفت عشق او از زنانگی و نرمی و لطافت وجود زن نشأت گرفته است. در کل، عشق و شادی از یک مقوله‌اند؛ بنابراین، هر دو صفت در این کهن‌الگو جمع گشته است.

به طور کلی، این ایزدبانو در ادبیات جهان و مخصوصاً ادب ایران بسیار مورد توجه بوده است و هرچند در بعضی مواقع الهه‌ای عاشق و تا حدودی هوس‌باز و فریبکار معرفی شده است. لیکن، در کل و در بیشتر مواقع صورت مثبتی دارد و مظهر عشق، پاک و طرب، شادی، خلاقیت، زنانگی و باروری است و در منظومه‌ها و اشعار عاشقانه و داستان‌های رمانتیک بسیاری در جهان رد پای از خود باقی گذاشته و مورد توجه همگان واقع شده است.

۱-۲-۴. ریشه داستان

همان‌گونه که اشاره شد، ریشه داستان «زهره و منوچهر»، به طور قطع منظومه «ونوس و آدونیس»، اثر ویلیام شکسپیر، است. البته خود ایرج میرزا هیچ‌کجا و هیچ‌وقت به مأخذ داستان اشارتی نکرده است. با این‌همه، سررشته منظومه «ونوس و آدونیس» را در کتاب افسانه‌های خدایان می‌توان یافت؛ آنجا که مؤلف آن به‌صراحت می‌گوید: «زهره به دام عشق یک جوان زیبای

دیگر از جوانان روی زمین افتاد که «آدونیس» نام داشت و از این عشق او، ماجرای شاعرانه «ونوس و آدونیس» به وجود آمد که از زیباترین و دل‌انگیزترین انسان‌های گذشته است و هزاران سال است که الهام‌بخش شعرا و هنرمندان شده است. این همان داستانی است که ایرج به نام «زهره و منوچهر» به صورت بسیار دل‌نشینی به شعر فارسی درآورده است» (شفا، ۱۳۸۳: ۱۸). اگر بخواهیم اسطوره «ونوس و آدونیس» را منبع داستان‌پردازی ایرج قرار دهیم، ناچار باید بپذیریم که ایرج خود به یکی از متون خارجی ترجیحاً متن فرانسه - «ونوس و آدونیس» - دسترسی داشته و پیش از آنکه مترجمان ایران ترجمه کنند، مورد الهام و استفاده قرار داده است.

۲-۱-۵. «زهره» در منظومه ایرج میرزا

زهره در داستانی که ایرج میرزا ساخته و پرداخته، دختر جوان زیبا و دل‌فرب، گستاخ، لوند، هوس‌باز و افسون‌ساز است که موقتاً از کار در آسمان؛ یعنی هدایت دل‌باختگان، خسته و درمانده شده، برای چند لحظه استراحت و گلگشت به سوی زمین شتافته است، اما طبیعی است زندگی الهه‌ای که عشق‌بازی‌های مردم جهان به دست‌ساز می‌گردد، هرگز نمی‌توانست بدون عشق و دل‌باختگی ادامه یابد. زیبایی او چنان بود که نه تنها به قلمرو خدایان، بلکه در روی زمین و دور از مقر خدایی‌اش نیز کسی از جاذبه وی نمی‌توانست برکنار بماند. به همین جهت، این الهه زیبا و افسونگر، ماجراهای عاشقانه بسیار برای خود به وجود آورد که مفتضحانه‌ترین آن در منظومه «ونوس و آدونیس» نظربازی با مریخ - خدای جنگ - و آخرین آن عشق‌بازی با «آدونیس» و در منظومه ایرج میرزا با منوچهر است، همین ماجراست که موضوع منظومه شکسپیر و مأخذ افسانه «زهره و منوچهر» ایرج میرزا قرار گرفته است.

از موارد مشترک داستان ایرج میرزا و داستان انگلیسی «ونوس و آدونیس» این است که زهره یا ونوس برای به دام انداختن و به زانو درآوردن معشوق خود، ترفندهای بسیار به کار می‌بندد، اما سرانجام این دو داستان متفاوت است. در داستان شکسپیر، آدونیس توسط مریخ کشته می‌شود، اما در داستان ایرج میرزا، منوچهر تنها می‌ماند و زهره به آسمان‌ها می‌رود و او را در غم عشق و هجران باقی می‌گذارد. زهره در منظومه ایرج میرزا، وجودی افسونگر و افسون‌ساز است که باعث تزلزل خاطر منوچهر و تسلیم وی در برابر هوس‌های او می‌شود و منوچهر را پس از رؤیایی طلایی، با دنیایی از تخیلات و اوهام غرق و نابود می‌کند. همان‌طور که در متن ونوس و آدونیس گفته شده که پس از مرگ آدونیس، ونوس بر بال کبوتران سفید سوار شد و این جهان پر از درد و اندوه را به قصد آسمان ترک گفت (و می‌دانیم که در اساطیر یونان، «کبوتر» نمایانگر ونوس است)، ایرج میرزا نیز در اواسط داستان، از زبان زهره به کبوتر اشاره کرده و با توصیف آن دو کبوتر سفید که تخت او را در آسمان حمل می‌کنند، در صدد رام کردن منوچهر است:

آن دو کبوتر که به شاخ اندرند حامل تخت من نام‌آوردند
چون سفر و سیر کنم در هوا تخت مرا حمل دهند آن دو تا
بر شوم از خاک به سوی سپهر تندتر از تابش انوار مهر
گویمشان آمده، پَر، واکند بر سر تو سایه مهیا کنند

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۱۳)

می‌بینیم زهره چنان افسونگر است که در ضمن این سخنان، هم به خودستایی می‌پردازد و هم منوچهر را جلب خود می‌کند. او خود الهه عشق است و به دیگران عشق می‌بخشد، اما خود نیز شیفته این جوان سپاهی گردیده، در دام عشق او گرفتار شده است، حال که او تحاشی می‌کند، تمام هنر خود را به کار می‌گیرد تا او را به میدان عشق بکشاند و اسیرش سازد. این بخش از داستان با کهن‌الگوی کیمیاگر مرتبط است: «کهن‌الگوی ساحر و جادوگر، نتایج بیرون از قواعد عادی زندگی

تولید می‌کنند و باعث می‌شوند، دو نفر عاشق هم شوند یا باعث ناپدید شدن اشیا می‌شوند. ساحر به قدرت‌های ماورایی ربط دارد. وجه سایه این کهن‌الگو را در سوءاستفاده از قدرت و دانشی می‌توان یافت که از آن‌ها می‌آید. از وسوسه و نیرنگی برآمده از راه سحر و جادو، برای تغییر زندگی‌شان استفاده می‌کنند» (میس، ۱۳۹۸: ۱۱).

در منظومه شکسپیر، اواخر داستان و پس از مرگ آدونیس، آنجا که زهره به نفرین عشق می‌پردازد، می‌گوید: «اکنون که هزار افسوس تو مرده‌ای، من اندیشه می‌کنم، عشق همواره با اندوه همراه خواهد بود، همواره با اشک آمیخته خواهد شد، آغازش شیرین و فرجامش تلخ خواهد بود، هرگز در حد اعتدال نخواهد ماند، لذت عشق هرگز به اندوه و محنتش نخواهد رسید، همواره ناپایدار، دروغین و پرنیرنگ خواهد ماند. عشق تواناترین کسان را ناتوان خواهد ساخت، بخردان را به خاموشی و بی‌خردان را به یاوه‌سرایی و خواهد داشت. عشق سستی‌برانگیز و مایه‌هرزگی و گستاخی خواهد بود. مردم را از خشم، دیوانه و از نرم‌خویی، ابله خواهد ساخت. جوانان را هرزه و پیران را طفل‌خو خواهد کرد» (ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۲۵۹).

همچنین، در منظومه ایرج نیز، این نکات را در سخنان زهره می‌بینیم؛ آنجا که از شیفتگی و شیدایی خود به جان آمد، بدین گونه یاد می‌کند که:

گرچه همه عشق بود دین من باد بر او لعنت و نفرین من
داد به من چون غم و زحمت زیاد قسمت او جز غم و زحمت مباد
تا بُود افسرده و ناکام باد عشق خوش‌آغاز و بدانجام باد
باد، چو اطفال همیشه عجول بی‌سببی خوش‌دل و بی‌خود ملول
پهن کند بستر خوابش به شام خادمه‌ای بلهوس آشفته‌نام
باد گرفتار به لا و نعم خوف و رجا چیره بر او دم‌به‌دم
(همان: ۱۱۴)

«کهن‌الگوی عشق نه تنها در کسانی که گرایش رمانتیک دارند، بلکه در هر کسی که شور و اشتیاق عظیم و تعهد فراوان دارد، نیز متبلور می‌شود. با توجه به این‌که عشق تا حدی در زندگی هر کسی حضور دارد، می‌تواند به‌عنوان کهن‌الگو، نقش مهمی در زندگی انسان و عزت نفس او ایفا کند، زیرا عزت نفس، قوی‌ترین حلقه پیوند این کهن‌الگو با روان انسان است؛ زیرا این کهن‌الگو با قدرت تمام، توسط ظاهر فیزیکی شخص متجلی می‌شود» (میس، ۱۳۹۸: ۱۰۱). زهره در این منظومه مظهر عشق و الهه محبت است و ادعا می‌کند که چون چاشنیِ خوان طبیعت است، پس از بین خدایان زن انتخاب شده است و این در حالی است که بین خدایان یونان زنان دیگر نیز وجود داشته‌اند و این مطلب در کتاب «افسانه خدایان» به تفصیل آمده است. این مقایسه معلوم می‌دارد که در ایران باستان، خداوند عشق که مظهر خلاقیت باروری محبت است نیز زن بوده است. قصه عشق در منظومه ایرج میرزا، مربوط به عشقی زمینی و انسانی است و اگرچه زهره از آسمان‌ها آمده، اما عاشق پسری زمینی شده است و در طی داستان، خواننده با عشقی زمینی روبه‌رو می‌شود. شخصیت زهره در این داستان، جسور است. او زنی است که برونش را و حس‌های نهانش را به صراحت و جسورانه بر زبان می‌آورد. او که وجودی سراسر لبریز از عشق به زندگی است، در مقابل روحیه جنگجوی منوچهر قرار می‌گیرد، اما بر او غالب می‌شود. زهره شخصیتی نامتعارف است که برخلاف تصویر رایج از زن سربه‌زیر و توسری‌خور، زنی شجاع است و در کار رسیدن به یگانگی با معشوقی نه منفعل است و نه معشوق، بلکه هم فاعل است و هم عاشق. زبان تصویری و «اروتیک» در عین حال طنز سرشار از ذوق شاعرانه که خاص ایرج میرزا است، بدون این‌که در دام سطح‌گرایی افتد، با نگاهی نو و کاملاً امروزی درآمیخته است و توصیف‌های زیبایی از این شخصیت به دست داده است.

شخصیت زهره در داستان ایرج میرزا، یادآور شخصیت زنان اسطوره‌ای پرصلابت چون تهمینه است که عشق خود را به رستم ابراز می‌دارد و چون منیژه است که به خاطر عشق بر بیژن، در مقابل پدرش - افراسیاب - قد علم می‌کند و تمام سختی‌ها، آوارگی‌ها و دربه‌دری‌ها را به خاطر معشوق به جان می‌خرد. این زنان اسطوره‌ای که به نوعی یادآور زهره هستند، خود راهشان را انتخاب می‌کنند و در عشق خود پیش قدم می‌شوند و به عاشقی خویش افتخار می‌کنند. اینان فاعل‌اند نه منفعل؛ عاشق‌اند نه معشوق؛ بانوانی جسور و شجاع‌اند که طبق نظر ویلیام شکسپیر، خود انتخاب می‌کنند و تا آخر در راه عشق پایدار می‌مانند. این زنان شخصیتی تکامل‌یافته دارند و مردانی درخور و شایسته خود را برمی‌گزینند و اتفاقاً زنانی چون تهمینه و منیژه در نظر رستم و بیژن بسیار والا جلوه می‌کنند و قابل احترام و ستایش هستند؛ چون کسانی هستند که برای خود ارزش قائل‌اند و حرمت نفس برایشان مقدس است. پس هر مردی را نمی‌پذیرند و معشوق خود را به درستی و در شأن خود انتخاب کرده، با جان و دل او را دوست دارند و راه زندگی را تا پایان با او ادامه می‌دهند. شخصیت چنین زن‌هایی در شخصیت زهره به خوبی دیده می‌شود و نیز منشأ خلق این شخصیت‌های اسطوره‌ای والا، الهه عشق یا کهن‌الگوی زن اغواگر است.

۱-۲-۱-۵. شخصیت‌شناسی زهره در منظومه ایرج میرزا

در منظومه «زهره و منوچهر»، با دو شخصیت روبه‌رو هستیم؛ شخصیتی زمینی که «منوچهر» نام دارد و سپاهی‌ای کم‌سن و سال و شریف است و دیگری «زهره»، شخصیتی آسمانی است که وجهه زمینی یافته و قهرمان یک داستان عشقی زمینی و انسانی است. به نظر می‌آید همان‌طور که در کتاب‌های آسمانی مطرح شده است، فرشتگان همیشه آرزوی این را دارند که زندگی انسانی را تجربه کنند و اختیارات یک انسان را داشته باشند؛ چون ارزش کار انسان، بسیار بالاتر از فرشتگان است؛ چرا که فرشتگان محکوم به نیک بودن هستند، اما انسان اختیار دارد راه درست یا نادرست را انتخاب کند و این ارزش شخصیتی انسان را بالا می‌برد.

در داستان زهره و منوچهر، زهره با این‌که الهه عشق است و از آسمان فرود آمده، علاقه‌مند است عاشقی را تجربه کند و با معشوقی زمینی نرد عشق ببازد. ایرج میرزا تقریباً در تمامی منظومه از زبان زهره به دنبال جلب نظر منوچهر است و زهره، قهرمانی است که با زبان‌آوری و افسون‌سازی و شیرین‌زبانی و دلایل و استدلال‌هایی که می‌آورد، سعی در جلب محبت منوچهر را دارد. همچنین، در طول منظومه متوجه می‌شویم، حتی الهه عشق که خود عشق‌بخش است، بی‌نیاز از عشق نیست و اساساً زندگی بی‌عشق، مفهوم و معنایی ندارد. چنان‌که حافظ می‌فرماید:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

(حافظ، ۱۳۶۷: ۹۲۵)

زهره نیز در سخنان خود به منوچهر می‌گوید: تمامی هنرها از عشق نشأت گرفته و تمامی هنرمندان و همه انسان‌ها را من عاشق ساختم و تمام امور و انگیزه‌های عالم از عشق برمی‌خیزد. عمق سخنان زهره این است که عشق است که عالم را برپا داشته است و اهداف و انگیزه‌ها و تصمیمات و عواطف ما انسان‌ها بر مبنای عشق است. همان‌طور که حافظ سروده است:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

(همان: ۱۲۱)

۱-۲-۱-۵-۱. عشق و بی‌قراری

زهره در این داستان، مظهر عشق و بی‌قراری است. می‌دانیم که زهره، اولین چیزی را که به ذهن فرامی‌خواند، عشق‌ورزی و عشق‌بخشی است. به لحاظ این‌که این ایزدبانو در بیشتر ممالک جهان خدا و الهه عشق است، تمرکز ایرج میرزا بر عشق‌بخشی زهره در این داستان شدت می‌گیرد و حتی نه‌تنها عشق‌بخش است که خود عاشق می‌شود و درصدد است که دل منوچهر را

به دست آورد. او شیفته زیبایی منوچهر شده و خود را به آب و آتش می زند تا قلبش را تصاحب کند. در این داستان، برخلاف بیشتر داستان‌های ایرانی، زن عاشق است نه معشوق و در عشق فاعل است نه منفعل. «کهن‌الگوی زن اغواگر معرف مهارت‌های بسیار پالایش یافته در سوءاستفاده از مردان، بدون بهره‌گیری از عواطف شخصی است. زن اغواگر یک کهن‌الگوی جنسی و مالی است، یا از پول و قدرت می‌آید یا به سوی آن کشیده می‌شود. اغوای مردان با پول و قدرت و برای کنترل شخصی و بقا، بخش کلاسیک این کهن‌الگوست» (میس، ۱۳۹۸: ۷۳). در واقع، در این داستان خدای عشق و خالق عشق، خود عاشق گشته است. در کل داستان، صحبت از عشق ورزی و عاشقی است و زهره با سخنان خود برای خوانندگان، اثبات می‌کند که زندگی بی‌عشق معنایی ندارد و تمام هنرها، انگیزه‌ها و احساسات از عشق برمی‌خیزد و در طی داستان متوجه می‌شویم که حتی منوچهر که نظامی‌ای تابع قانون و قاعده است، از عشق بی‌نیاز نیست. همچنین، زهره از آسمان به زمین می‌آید و عاشق می‌شود و عشقی انسانی - زمینی بین او و منوچهر پیش می‌آید. پس به نوعی همه ما انسان‌های زمینی نیازمند عشق هستیم و بدون عشق زندگانی مان بی‌معنا می‌شود.

زهره، عاشق و شیفته و بی‌قرار است و تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد که معشوق را به میدان عشق بکشاند و ایرج میرزا در جای‌جای داستان از زبان او، سخنانی عاشقانه و شیرین می‌سراید. زهره به منوچهر می‌گوید:

من که به این خوبی و رعنائیم دخترکی عشقی و شیداییم
گیر تو افتاده‌ام ای تازه‌کار بهتر از این گیر نیاید شکار
خوب بین، بد به سراپام هست؟ یک سر مو عیب در اعضام هست؟
هیچ خدا نقص به من داده است؟ هیچ کسی مثل من افتاده است؟
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۰۲)

او بی‌قرار منوچهر است و خویش را به آب و آتش می‌زند تا بالاخره به مقصود خود نایل می‌آید و منوچهر را متقاعد می‌کند که بی‌عشق نمی‌توان در این جهان به سر برد؛ چنان‌که:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتت ببری
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۶۲)

۲-۱-۵-۱-۲. رقص و طرب و شادی

زهره، از قدیم‌الایام نماد شادی بوده است و ستاره‌شناسان و منجمان از دیرباز او را به شکل زنی در حال دف زدن می‌شناسند. به همین لحاظ، او را مظهر شادی، طرب، شادکامی و عیش و عشرت می‌دانند. این بخش از داستان مرتبط با کهن‌الگوی لذت‌جویی است. همان‌طور که می‌دانیم نهاد و طبیعت انسان در جستجوی لذت است، لذت و شادی سبب بهبود عملکرد بدن و در نتیجه سلامت تن می‌شود. در این منظومه، وجود سراسر شاد زهره را ملاحظه می‌کنیم. او خطاب به منوچهر می‌گوید:

من سراسر نشاطم و شادی‌بخش هستم. پس وجود مرا غنیمت بدان:

چو بنهم پای طرب بر بساط از در و دیوار بیبارد نشاط
بر سر این سبزه برقصم چنان کز اثر پام نماند نشان
زیر پی من نشود سبزه لِه نرم تن من به تن از گُرک به
چون ز طرب بر سر گل پا نهم در سبکی تالی پروانه‌ام
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۰۲)

زهره، او را به شادی دعوت می‌کند و می‌گوید ایام بهار است، بیا همچون دو پروانه سبکبال به سوی صحرا رویم و در پرتو باد سحرگاهی به گشت‌وگذار و عیش و عشرت و خوشی و شادی بیونددیم:

سیر نماییم در آفاق نور از نظر مردم خاکی به دور
(همان)

او منوچهر را به شادی و خوشی در جوانی دعوت می‌کند و به او سفارش می‌کند که کام خود را از زندگی بطلبد:

کام‌طلب نام‌طلب می‌شود شاخ گل خشک حطب می‌شود
آتش سرخی تو، خمودت چرا؟ آب روانی تو، جمودت چرا؟
تازه‌جوانی تو، جوانیت کو؟ عید بُود، خانه‌تکانیت کو؟
(همان: ۱۰۹)

زهره در این داستان، مظهر خنده، شادی، طرب، جوانی و شادابی است و منوچهر را به بهره گرفتن از فرصت‌های زندگی و غنیمت شمردن جوانی دعوت می‌کند و او را سفارش به عاشقی می‌کند:

حیف نباشد تو بدین خط و خال بر نخوری، بر ندهی از جمال
عشق که نبود به تو تنها گلی عشق که شد هم گل و هم بلبلی
(همان: ۱۱۰)

زهره، لازمه شادی را عشق می‌داند و کسی را زنده و سرزنده و بانشاط می‌داند که عاشقی ورزد:
زندگی عشق عجب زندگی است زنده که عاشق بُود زنده نیست
(همان)

ایرج میرزا در این منظومه، بر روی صفات عاشقی و طراوت و شادابی زهره بسیار تأکید نموده و صفات این الهه عشق را به خوبی در وجود قهرمان داستان پرداخته و حقیقتاً از عهده آن، نیک برآمده است. او به روشنی ویژگی‌های این الهه ایران باستان را در شخصیت انسانی زمینی «زهره» جلوه‌گر ساخته است.

۲-۱-۵-۱-۳. زیرکی و خلاقیت

زهره یا ناهید از دیرترین زمان‌ها، مظهر خلاقیت و نوآوری بوده است و می‌دانیم که لازمه یک وجود خلاق، زیرکی و هوشیاری است. این هر دو صفت، یکجا، در منظومه ایرج میرزا در وجود زن قهرمان داستان جمع گشته است. زهره در این داستان، به مثابه یک حيله‌گر نمود پیدا کرده و بر سر موضوع هوشیاری در برابر منوچهر ادعا می‌کند:

مینوی عشقم من و عشقم من است و آن همه شیدایی و شور از من است
(همان: ۱۱۴)

او حتی وجود سراسر عشق و شیدایی و شور خود را به زیرکی و فن و مهارت خویش نسبت می‌دهد:

سر به سر عشق نهادن خطاست آلهه عشق بسی ناقلاست
گرچه تو در حُسن امیر منی عاقبه‌الامر اسیر منی
(همان: ۱۱۵)

«زهره» تمامی هنرهای عالم، شعر شعرا، موسیقی نغمه‌پردازان، تندیس‌های ساخته‌شده به دست پیکرگران و نقش نقاشان را از خلاقیت و عشقی که از وجودش به صاحبان آن هنرها بخشیده است، می‌داند:

روی زمین هرچه مرا بنده‌اند شاعر و نقاش و نویسنده‌اند
گه رافائل، گه میکلائز آورم گاه هومر، گه هرودت پرورم
(همان)

زهره، زیبایی و خلاقیت را از آن خود می‌داند و معتقد است تمام زیبایی‌ها و هنرها را او می‌بخشد:

من شده‌ام ماشطه خط و خال تا تو شدی همچو بدیع الجمال
من به رُخت بردم از آغاز دست تا شدم امروز به تو پای بست
(همان)

در قسمت‌های پایانی داستان، پس از این که منوچهر به سخنان او گوش نمی‌دهد و تسلیم او نمی‌گردد، زهره تمام فن و هنر خود را به کار می‌گیرد و او را تحت تأثیر قرار داده و از نیروی عشق خود به وجود آن جوان می‌تاباند تا بنای دل او را ویران کند و او را عاشق خود سازد:

ثانیه‌ای چند بر او چشم بست برقی از این چشم به آن چشم جست
یک دو سه نوبت به رُخش دست برد گرچه نزد بر رُخ او دستبرد
کند بنای دل او را ز بُن کرد به وی عشق خود آنز کُسون
(همان: ۱۱۶)

و بالاخره، دمدمه‌هایش در او اثر می‌کند و دل منوچهر را می‌رُیاید تا این که:

عقل و محبت به هم آمیختند خون ز سر و صورت هم ریختند
(همان: ۱۱۷)

۲-۱-۵-۴. زهره مظهر عیش و هوس و افسونگری

در منظومه ایرج میرزا، شخصیت زهره همراه با تمام صفاتی که دارد، مثل عشق‌ورزی، شادی و طرب، زیرکی و چالاکي، مهارت و فن و خلاقیت، ویژگی‌ای دیگر دارد که هوس‌بازی اوست. البته، ایرج میرزا این صفت او را با چاشنی عشق‌ورزی و شادابی همراه کرده و به نظر نمی‌آید که جنبه منفی یافته باشد، اما در هر حال، یکی از صفات این شخصیت، هوس‌بازی و عشرت‌رانی اوست.

این بخش از داستان با کهن‌الگوی دون‌ژوان (وسوسه‌گر، معتاد به سکس)، ارتباط دارد. «کهن‌الگوی دون‌ژوان نیز مانند زن اغواگر می‌تواند ما را از افتادن در دام کلیشه‌های نقش جنسی و سوءاستفاده از کشش و طلب عاشقانه باخبر کند. هرچند این کهن‌الگو با جسمیت و مهارت مرتبط است، معرف مردی است که تنها برای لذت فتح کردن، دنبال شکار زنان می‌رود. کهن‌الگوی دون‌ژوان، نگرشی از خود نشان می‌دهد که می‌گوید، بسیار بیش‌تر از این که او به زن‌ها احتیاج داشته باشد، آن‌ها به او نیازمندند و او در برابر افسونگری آن‌ها آسیب‌ناپذیر است. وجه مثبت این کهن‌الگو در آسیب‌پذیری نهفته در آن و قدرت آن در باز کردن قلبی است که قادر به عشق عمیق است» (میس، ۱۳۹۸: ۶۵). در ادب فارسی، «ناهِید» را ستاره شریفان، توانگران، زنان ملوک و روسپیان تصور کرده‌اند و ستاره اهل طرب و لهو و لعب نامیده‌اند (ر.ک. بیرونی، ۱۳۱۸: ۳۸۷)؛ یا به بیانی دیگر، این ستاره را کوکب زنان و مردان و مخنثان و اهل زینت و تجمل ... و سخریه و سوگند دروغ نام نهاده‌اند (ر.ک. مصفا، ۱۳۸۱: ۳۲۴). از این دیدگاه، ناهید را می‌توان با «ایشتر» یا با «ونوس» و «آفرودیت» الهگان، شادابی و عشق و مظهر بهار روی زمین که به صورت زنان هوس‌باز تصویر می‌شده‌اند، شبیه دانسته و مقایسه نمود.

ایرانیان در طول زمان از حدود معتقدات قدیم آریایی اجدادی خود فراتر رفته و خدایان سایر اقوام و امم را نیز در دایره عظمت اهورامزدا داخل کردند. بنابراین، بعضی صفات که در خدایان ایرانی نبود، بر اثر التقاط با عقاید اقوام دیگر به آن‌ها نسبت داده شد. به نظر می‌رسد، آفرودیت و همچنین «ونوس» دارای دو چهره هستند؛ چهره‌ای پاک و چهره‌ای هوسناک و این دوگانگی آن قدر ملموس است که افلاطون به دو آفرودیت و دو ونوس اعتقاد داشته است؛ یکی آفرودیت معصوم نظیر

آناهیتا یا ناهید (زهره) ایرانی و دیگری آفرودیت ناپاک که سنبل بدکاری و زشت‌خویی است (ر.ک. مصفا، ۱۳۸۱: ۳۲۴). آناهیتا، ایزدبانوی آب‌های بی‌آلایش، همواره دوشیزه بوده است و اغواگری و شهوت‌رانی و هوس‌بازی در این الهه دیده نمی‌شود. شاید داستان هاروت و ماروت هم در نسبت دادن هوس‌بازی به این الهه ایرانی مؤثر بوده است، اما همان‌طور که می‌دانیم، در آن داستان هم زهره هاروت و ماروت را فریب می‌دهد، اما خود را در اختیار آن‌ها قرار نمی‌دهد، بلکه اسم اعظم را از آن‌ها آموخته و به آسمان‌ها می‌رود.

علت این‌که ایرج میرزا در داستان خود، زهره را تا حدی هوس‌باز نشان می‌دهد، هم به دلیل اقتباسی است که از منظومه شکسپیر کرده و هم به دلیل عقایدی است که در گذر زمان در مورد عشرت‌خواهی این الهه و آمیختن داستان این شخصیت با «ایشتر» و «آفرودیت» و «ونوس» صورت پذیرفته است؛ گویی هم شکسپیر و هم ایرج میرزا روایانی از زمرة نقالان کهن بوده‌اند که شخصیت‌ها و خصایص آن‌ها را از داستان‌های مستقل دیگر گرفته و در اثر خود با هم تلفیق کرده‌اند. زهره در منظومه ایرج میرزا سخنانی خطاب به منوچهر می‌گوید تا آتش عشق را در وجود او شعله‌ور کند. ریزه‌کاری‌هایی که شاعر در سخنان زهره آورده است، شورانگیزی و افسونگری او را به خوبی نشان داده است. زهره برای جلب منوچهر خطاب به او می‌گوید:

این همه محجوب شدن بی‌خود است حجب ز اندوه فزون‌تر بد است
مرد که در کار نباشد جسور دور بود از همه لذات دور
هر که نهد پای جلادت به پیش عاقبت از پیش برد کار خویش
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۰۹)

ملاحظه می‌شود که این زن چنان افسون‌سازی می‌کند تا منوچهر را به سمت خود بکشد. حتی به او می‌گوید: شرم و حیا را کنار بگذار و بیش از حد ادب به خرج نده؛ زیرا شرم و حیا و ادب باعث فریب خوردن و عقب‌ماندگی است. هدف او از بیان این سخنان این است تا منوچهر را از راه به در برد و با افسون خود بر او اثر کند. به منوچهر می‌گوید: اگر تو را برای عشق‌بازی و هوی و هوس نیافریدند، پس چرا این همه حسن و زیبایی به تو عطا شده است:

گر نه پی عشق و هوا داده‌اند این همه حسن از چه تو را داده‌اند؟
(همان)

او معتقد است: حُسن بدون عشق، صفایی ندارد و هر دو لازم و ملزوم همدیگر هستند و توصیه می‌کند که: ای پسر! قدر جوانیت را بدان و اگر در پی عشق‌ورزی نباشی، انسانی بیهوده هستی:

گر تو نداری صفت دلبری مرد نه‌ای صفحه‌ای از مرمری
(همان: ۱۱۰)

تمام این سخنان نرم و درشت برای ترغیب و تشویق معشوق به عشق‌ورزی و عیش و عشرت است. به او می‌گوید: وصال تو برای من نوبر است و من در پی آنم. این صحنه‌ها در منظومه ایرج یادآور داستان حضرت یوسف^(ع) و ابراز عشق زلیخا به حضرت یوسف^(ع) است که اعلام کرد که من در اختیار تو هستم و به تو عشق می‌ورزم. زهره نیز چنین سخنانی حتی با شدت و حدت بیشتر خطاب به منوچهر بیان می‌کند:

وصل تو بر شیفتگان نوبر است نوبر هر میوه گرامی‌تر است
از تو توان لذت بسیار برد با تو توان تخته زد و باده خورد
(همان: ۱۱۱)

در این سخنان، افسون‌سازی، افسونگری و هوس‌بازی به‌خوبی مشاهده می‌شود. زهره تا جایی سخنان را پیش می‌برد که معشوق را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

چون سخن زهره به اینجا رسید کار منوچهر به سختی کشید
دید به گل رفته فرو پای او شورشی افتاده به اعضای او
(همان)

زهره بسیار مصمم است و هر بار که منوچهر پرهیز می‌کند، دست‌بردار نیست و به انواع و اقسام حیل متوسل می‌شود تا او را به راهی که خود خواستار است، بکشانند. حتی او را پسری سنگدل می‌نامد و به او می‌گوید: من بی تو آرام و قرار ندارم و اگر تو محبت را گناه می‌پنداری، برای چه این همه حُسن و زیبایی را نگاه داشتی و چرا عشق نمی‌ورزی:

این همه از عشق تحاشی مکن سفسطه و عذرتراشی مکن
(همان: ۱۱۳)

به او می‌گوید که: تو نمی‌دانی من کیستم و بدان من که به تو دل باختم و روی تو را قبله خودم ساختم، شخصیتی والا هستم:

حجله‌نشین فلک سومم عاشق و معشوق‌کن مردمم
(همان)

زهره در ادامه سخنان خویش می‌گوید: من خودم شور به ذرات جهان می‌بخشم و حُسن و زیبایی و عشق به مردم می‌دهم. خود را چاشنی خوان طبیعت می‌نامد و دلیل آن را زن بودن و لطیف بودن خود ذکر می‌کند و به منوچهر توصیه می‌کند که اگر عشق او را بپذیرد، جاوید می‌شود و زنده و پایدار باقی خواهد ماند. زهره به انحاء مختلف سعی در جلب منوچهر دارد و پس از این که سخنان و افسونش مؤثر واقع نمی‌شود (هرچند که مقدماتی خوب برای نفوذ نهایی بر منوچهر فراهم کرده است)، عزم خود را جزم می‌کند که او را به سمت خود کشاند و در این کار مصمم است:

باش که حالا به تو حالی کنم دق دل خود به تو خالی کن
(همان: ۱۱۶)

با برق نگاهش که به چشمان منوچهر برخورد می‌کند و با افسون‌هایی خود، منوچهر را (حتی با این که باز هم عذرتراشی می‌کند) متقاعد می‌کند تا عشق او را بپذیرد. سرانجام عقل و محبت در وجود منوچهر به جنگی شدید برخاستند:

چون که کمی خون ز سر عقل ریخت جَست و ز میدان محبت گریخت
گفت برو آن تو و آن یار تو آن به کف یار تو افسار تو
(همان: ۱۱۷)

عقل به منوچهر ندا می‌زند: برو که به راه بدی کشیده شده‌ای و افسون زهره در تو مؤثر افتاد:

رو که خدا بر تو مددکار باد حافظت از این زن بدکار باد
(همان)

ملاحظه می‌شود که صورت هوس‌بازی و بدکاری زهره در این بیت منظومه ایرج‌میرزا به‌خوبی به تصویر کشیده است و این ریشه در همان درآمیختن اعتقادات جهانی دارد که زهره با ونوس و آفرودیت درآمیخته است. در حالی که آناهیتا، الهه ایرانی، همواره نماد پاک، عشق و شادی و بی‌آلایشی است. در انتهای داستان، پس از این که زهره، منوچهر را به‌دست می‌آورد و خواسته خود را برآورده می‌سازد، می‌گوید: برو که تو را به درد عشق دچار کردم و تو را در راه لاقیدی انداختم. به‌کار بردن

کلمهٔ لاقیدی، وجه هوس‌بازی و افسونگری زهره در جایگاه یک زن اغواگر را به خوبی به ما نشان می‌دهد:

گفت برو کار تو را ساختم در ره لاقیدیت انداختم
بار محبت نکشیدی، بکش زحمت هجران نچشیدی، بچش
چاشنی وصل ز دوری بود مختصری هجر ضروری بُود

(همان: ۱۱۸)

البته، در اینجا و همچنین در سراسر داستان، همیشه این افسون‌سازی و هوس‌بازی زهره با چاشنی عشق‌ورزی درآمیخته و وجههٔ درستی به او بخشیده است.

در مجموع، زهره در منظومهٔ ایرج میرزا، مظهر عشق، طرب و شادی، زیرکی، خلاقیت و افسونگری و عیش است و ایرج میرزا به خوبی در منظومهٔ خود، شخصیت زهره را که برخاسته از کهن‌الگویی بسیار دیرینه و مقدس نزد ایرانیان و جهانیان است، ساخته و پرداخته است.

۳. نتیجه‌گیری

ناهید، کهن‌الگوی سپندی است که از زمان‌های دیرین مورد تقدیس ایرانیان بوده است. این کهن‌الگو با اعتقادات و باورهای یونانی، رومی، سامی و سایر ملل درآمیخته و وجوه تشابهی با الهه‌های دیگر ملت‌ها یافته است. در شعر شاعران و آثار بسیاری از هنرمندان ایرانی وارد و به خوبی و زیبایی پرداخته شده است. منظومهٔ «زهره و منوچهر» ایرج میرزا، از شاهکارهای شعری اوست. آگاهی ایرج از اسطوره‌ها، حکایات و داستان‌ها و آشنایی وی با ستارگان و سیارگان و طنز ظریفی که در برخی از ابیات به وضوح دیده می‌شود، گویای ذوق شاعرانه و طبع شکوفای اوست. اگرچه او در داستانش الههٔ عشق را «زهره» خوانده است، این همان کسی است که در ادبیات فارسی با نام ناهید و آنهیتا حضور دارد. فضا‌سازی آغازینهٔ داستان و توصیفاتی که ایرج میرزا از آغاز روز ارائه داده، با به کارگیری تشبیه و استعاره و دیگر صور خیالین و توصیف منوچهر، بنیاد کهن‌الگویی داستان را قوتی دوچندان می‌بخشد.

در این منظومه، زهره از یک سو خدای موسیقی، عشق، آب، باران، باروری و مظهر طهارت و پاکی است و از سوی دیگر نمایندهٔ زنی است که بر اثر عملی ناروا و فریب دادن هاروت و ماروت به منظور آگاه شدن از اسم اعظم خداوند، به آسمان می‌رود و به ستاره‌ای بدل می‌شود. به نظر می‌رسد این روایت ایرج میرزا سرگذشتی شبیه به روایت‌های شفاهی عامیانه داشته است؛ عناصر گوناگون از داستان‌های مستقل دیگر در روایتی جدید گرد هم می‌آیند و قصه‌ای نو می‌آفرینند که گاه ممکن است بنیاد وجودی آن با اساس کهن‌الگویی پیشین در تعارض باشد. زهره در این سروده دارای جوهری متناقض و دوگانه است؛ این امر از آنجا نشأت می‌گیرد که آنهیتا ایزدبانوی عشق، آب، پاکی و بی‌آلایشی، قداست و عصمت است و نقطهٔ مقابل عشق پاک و الهی، عشق ناپاک و شهوانی است که در روایت‌های سامی و یونانی به زهره، ایشتر و افرودیت نسبت داده شده است، حال این دو ویژگی متناقض به خاطر ماهیت داستانی ایرج میرزا در یک شخصیت جمع شده‌اند تا روایت او را جلوه‌ای دیگر ببخشند. فارغ از این دیدگاه، می‌توان همچون افلاطون که به دو افرودیت اعتقاد داشت، یکی افرودیت پاک و معصوم و دیگری افرودیت هوسباز، ناپاک و گنهکار که حتی اندیشهٔ زئوس، خدای خدایان را نیز مغشوش کرده، او را فریفت و به تصاحب زنان میرای زمینی واداشت، ما نیز ناهید اغواگر و بلهوس را ستارهٔ اهل لهو و لعب، بوده، حتی فرشتگان را فریب می‌دهد، از آنهیتای پاک، باکره و معصوم مجزاً بدانیم که تنهای به مدد ذهن آفرینشگر شکسپیر و ایرج میرزا صورتی بدیع و دووجهی یافته‌اند و با هم ترکیب شده‌اند؛ یعنی همان‌طور که کهن‌الگوها در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها حضور دارد و در هنگامهٔ خلق هنری ظهور می‌یابد، این دو کهن‌الگو در ذهنیت هنری در هم ادغام شده، هویتی تازه یافته‌اند.

زهره در منظومه ایرج میرزا، شخصیتی است که توصیف و تصویرسازی او یادآور رقص و سرور و طنازی و آواز است و این با وجه اسطوره‌ای و کهن‌الگویی وی در ادبیات که در آنجا نیز مظهر رقص و نشاط و عشق است، معادل است. این منظومه یکی از شاهکارهای بسیار زیبا، اسطوره‌ای و مردمی است که عشق در آن با تمام وجود هنرنمایی کرده است. با این‌که زهره الهه‌ای عاشق و تا حدودی هوسباز معرفی شده، حضور خود الهه عشق در منظومه‌ای عاشقانه به قدرت بیان شاعر و قریحه خلاق او کمک کرده و ایرج میرزا آفریننده این اثر - هرچند تحت تأثیر «نونوس و آدونیس» و ترجمه آن - شاهکاری مانا از خود به یادگار گذاشته است.

منابع

۱. قرآن مجید (۱۳۷۶)، ترجمه محمدتقی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ سوم.
۲. آریز پور، یحیی (۱۳۷۵)، از صبا تا نیما، تهران: زوار.
۳. امینی لاری، لیلا؛ محمودی، خیرالله (۱۳۸۹)، «ناهید مظهر قدس است یا هوس»، متن‌شناسی ادب پارسی، دوره ۲، شماره ۳، صص ۶۴-۵۱.
۴. ارشاد، محمدرضا (۱۳۸۲)، گستره اسطوره (گفتگو با حورا یاوری)، تهران: هرمس.
۵. ایرج میرزا (۱۳۵۳)، دیوان اشعار، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: افست گلشن.
۶. باباصفری، علی اصغر (۱۳۹۲)، فرهنگ داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. بنونیست، امیل (۱۳۸۶)، دین ایرانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: قطره، چاپ سوم.
۸. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱۳۱۸)، التّفهیم لاوائل صناعه التّنجیم، تهران: همایی.
۹. جدیدی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «بازتاب وقایع مشروطه بر شعر ایرج»، فصل‌نامه تفسیر و تحلیل متون، ش ۶، صص ۷۵-۹۶.
۱۰. چدویک، چالز (۱۳۷۵)، سمبولیسم، ترجمه مهدی سجابی، تهران: مرکز.
۱۱. حائری، سیدهادی (۱۳۷۰)، گنجینه ذوق و هنر ایرج، تهران: جهان‌نما.
۱۲. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۷)، دیوان، تصحیح انجوی شیرازی، تهران: جاویدان، چاپ چهارم.
۱۳. حری، ابوالفضل (۱۳۸۸)، «کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۱۵، صص ۱-۱۷.
۱۴. حکیمیان، ابوالفتح (۱۳۵۵)، تحقیق پیرامون افسانه زهره و منوچهر، هنر و مردم، دوره چهارم، ش. ۱۶۵ و ۱۶۶، صص ۴۹-۵۶.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۱۶. دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۸۳)، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
۱۷. ذوالفقاری، حسن (۱۳۷۷)، یکصد منظومه عاشقانه فارسی، تهران: چرخ.
۱۸. شفا، شیجاع‌الدین (۱۳۸۳)، افسانه خدایان، تهران: دنیای نور.
۱۹. طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۷)، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح و اهتمام: حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۷۰)، قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
۲۱. فاطمی، سعید (۱۳۴۷)، اساطیر یونان و رم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. محجوب، محمدجعفر (۱۳۴۲)، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار و خاندان ایرج میرزا، تهران: اندیشه.
۲۳. مصفا، ابوالفضل (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۴. مظفری، سولماز (۱۳۹۰)، «الهه بانوی ایستر یا زهره»، رشد زبان و ادبیات فارسی، ش ۳، صص ۲۲-۲۷.

۲۵. میس، کارولین (۱۳۹۸)، **گالری کهن‌الگوها**، ترجمه سیمین موحد، تهران: هیرمند، چاپ دوم.
۲۶. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، **فرهنگ اساطیر و داستان‌واژه‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.
۲۷. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۱)، **خاطرات، رؤیاها، اندیشه**، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.

References

1. Abu Rihan al-Biruni, Muhammad ibn Ahmad (1940), **Al-Tafhim Lawa'il Sana'a Al-Tanjim**, Tehran: Homayi.
2. Aminilari, Leila; Mahmoudi, Khairullah (2010), "Venus is the manifestation of Quds or lust", **Textbook of Persian Literature**, Vol. 2, No. 3, pp. 51-64.
3. Arianpour, Yahya (1996), **From Saba to Nima**, Tehran: Zavar.
4. Atiq Neyshabouri, Abu Bakr (1992), **Stories of the Holy Quran**, by Yahya Mahdavi, Tehran, Kharazmi.
5. Babasefari, Ali Asghar (2013), **Culture of Love Stories in Persian Literature**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
6. Benonist, Emil (2007), **Iranian Religion**, translated by Bahman Sarkarati, Tehran: Qatreh, 3th ed.
7. Chadwick, Charles (1997), **Symbolism**, trans. by Mehdi Sahabi, Tehran: Center.
8. Dehkoda, Ali Akbar (1995), **Dictionary**, Tehran: University of Tehran, 2th ed.
9. Durant, William James (2004), **The Pleasures of Philosophy**, translated by Abbas Zaryab Khoi, Tehran: Scientific and Cultural, ninth edition.
10. Ershad, Mohammad Reza (2003), **The Extent of Myth** (Conversation with Hoorā Yavari), Tehran: Hermes.
11. Fatemi, Saeed (1969), **Greek and Roman Mythology**, Tehran: University of Tehran.
12. Haeri, Seyed Hadi (1991), **Iraj's Treasure of Taste and Art**, Tehran: Jahannama.
13. Hafez, Shamsuddin Mohammad (1989), **Divan**, edited by Anju Shirazi, Tehran: Javidan, 4th ed.
14. Hakimian, Abolfath (1977), "Research on the Myth of Venus and Manouchehr", **Art and People**, Vol. 4, No. 165 and 166, pp. 49-56.
15. Hari, Abolfazl (2009), "The function of archetypes in classical and contemporary Persian poetry", **Quarterly Journal of Mystical Literature and Mythology**, Vol. 15, pp. 1-17.
16. Iraj Mirza (1975), **Poetry Divan**, by Mohammad Jafar Mahjoub, Tehran: Golshan Offset.
17. Jadidi, Hamidreza (2010), "Reflection of Constitutional Events on Iraj's Poetry", **Quarterly Journal of Text Interpretation and Analysis**, Vol. 6, pp. 75-75.
18. Jung, Carl Gustav (1993), **Memoirs, Dreams, Thought**, translated by Parvin Faramarzi, Mashhad: Astan Quds Razavi.
19. Mahjoub, Mohammad Jafar (1966), **Research on the Conditions, works, thoughts, poems and family of Iraj Mirza**, Tehran: Andisheh.
20. Miss, Caroline (2022), **Gallery of Archetypes**, translated by Simin Movahed, Tehran: Helmand. 2th ed.
21. Mosaffa, Abolfazl (2002), **Culture of Astronomical Reforms**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
22. Mozaffari, Solmaz (2011), "Goddess Lady Ishtar or Venus", **The Growth of Persian Language and Literature**, Vol. 3, pp. 22-27.
23. Shafa, Shoja'uddin (2005), **The Legend of the Gods**, Tehran: The World of Light.
24. Tabari, Mohammad Ibn Jarir (1988), **The Translation of Tabari Commentary**, correction and diligence: Habib Yaghmaei, Tehran: University of Tehran.
25. **The Holy Quran** (1997), translated by Mohammad Taqi Fooladvand, Tehran: Office of Islamic History and Education, 3th ed.
26. Yahaghi, Mohammad Jafar (2007), **Dictionary of Myths and Stories of Words in Persian Literature**, Tehran: Contemporary Culture.
27. Zolfaghari, Hassan (1998), **One Hundred Persian Love Poems**, Tehran: Charkh.